

# بر خورد

## آرا و اندیشه‌ها

### پاسخی به مفتری

غلام‌علی مصدق - تهران

سر دبیر گرامی نشریه‌ی وزین حافظ، جناب آقای دکتر سیدحسین

امین

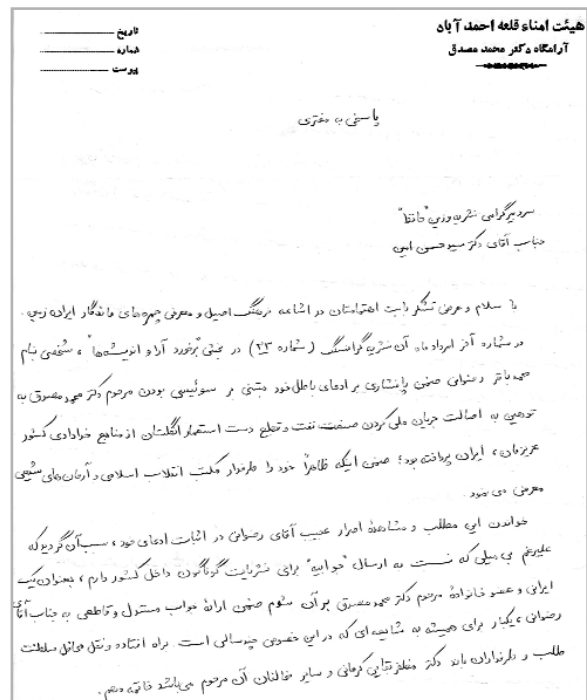
با سلام و عرض تشکر بابت اهتمام‌تان در اشاعه‌ی فرهنگ اصیل و معرفی چهره‌های ماندگار ایران‌زمین، در شماره‌ی آخر امردادماه آن نشریه‌ی گران‌سنگ (شماره‌ی ۳۳) در بخش «برخورد آرا و اندیشه‌ها»، شخصی به‌نام محمدباقر رضوانی ضمن پافشاری بر ادعای باطل خود مبتنی بر سوئسی بودن مرحوم دکتر محمد مصدق به توهین به اصالت جریان ملی‌کردن صنعت نفت و قطع دست استعمار انگلستان از منابع خدادادی کشور عزیزمان، ایران پرداخته‌بود؛ ضمن این‌که ظاهراً خود را طرفدار مکتب انقلاب اسلامی و آرمان‌های شیعی معرفی می‌نمود.

خواندن این مطلب و مشاهده‌ی اصرار عجیب آقای رضوانی در اثبات ادعای خود، سبب آن گردید که علی‌رغم بی‌میلی که نسبت به

ارسال «جوابیه» برای نشریات گوناگون داخل کشور دارم، به‌عنوان یک ایرانی و عضو خانواده‌ی مرحوم دکتر محمد مصدق بر آن شوم، ضمن ارائه‌ی جواب مستدل و قاطعی به جناب آقای رضوانی، یک‌بار برای همیشه به شایعه‌ی که در این خصوص چند سالی است به راه افتاد و نقل محافل سلطنت‌طلب و طرفداران باند دکتر مظفر بقایی کرمانی و سایر مخالفان آن مرحوم می‌باشد، خاتمه دهم.

در ابتدا به نحوه‌ی استدلال و استنتاج عجیب آقای رضوانی می‌پردازم که ضمن اشاره به فزایی از کتاب **خاطرات و تالمات مصدق** (ص ۱۱۸)، اشاره‌ی آن مرحوم به ارسال درخواست اخذ تابعیت سوئسی برای گرفتن پروانه‌ی وکالت دادگستری را در حکم اقرار به برخورداری از تابعیت سوئسی می‌دانند. آقای رضوانی! توجه داشته باشید که به‌هنگام ارسال درخواست تابعیت، پرونده‌ی شخصی درخواست‌کننده، مورد مطالعه‌ی مقامات رسمی و دولتی کشور میزبان قرار می‌گیرد و آن‌گاه است که آنان تصمیم می‌گیرند تابعیت درخواستی را مطابق مقررات کشور متبوعشان به متقاضی تابعیت اعطا کنند یا خیر. از آن‌جا که لازمه‌ی اعطای تابعیت کشور سوئیس مطابق مقررات آن سامان، داشتن حداقل ده سال اقامت مستمر در کشور سوئیس بوده و مرحوم دکتر مصدق فاقد چنین شرطی می‌بود، خود به‌خود مساله‌ی اعطای تابعیت سوئسی به ایشان منتفی گردید.

در ثانی، خود آن مرحوم هم پس از ختم غائله‌ی ناشی از شرایط محنت‌باری که قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق‌الدوله بر گردن ملت ایران تحمیل نموده بود، تمایلی به ماندن در سوئیس نداشت و ترجیح می‌داد در وطن خویش به خدمت پردازد. بنابر این تصمیم گرفت به ایران مراجعت نماید و بدین ترتیب مساله‌ی اخذ تابعیت سوئسی توسط ایشان منتفی گردید. از سویی دیگر، باید از جناب آقای رضوانی پرسید: «شما که مدعی طرفداری از مکتب حق و حقیقت (!) می‌باشید، آیا از وجود اصلی به‌نام برائت در فقه اسلامی مطلع و آگاه نیستید؟» آیا توهین به اشخاص و هتک حرمت رفتگانی که دیگر در این عالم فانی وجود ندارند، خلاف جوانمردی و انصاف نیست؟ بنده خود از علاقه‌مندان به تاریخ ایران و پیگیری جریانات مربوط به تحولات تاریخی ایران و ایرانیان می‌باشم، اما هرگز به‌خود اجازه‌ی انتقاد از عملکرد گذشتگان، بدون ارائه‌ی سند و مدرک را نداده‌ام. شما آقای رضوانی که مدعی پیروی از سیره‌ی انبیا و طرفداری از مراجع شیعه می‌باشید، می‌توانستید پیش از هرگونه هتک حرمت و تعرض به آبروی یک رجل



## ✓ حقوق زندانیان و شهادت اکبر محمدی

دکتر سعید سادات - تهران

در صفحه‌ی ۸۵ در شماره‌ی سی و چهارم نشریه‌ی **حافظ**، مقاله‌ی با عنوان «حقوق زندانیان» به قلم آقای دکتر نعمت احمدی از همکاران همیشگی ماهنامه در خصوص «مرگ اکبر محمدی» دانشجوی زندانی قرائت کردم و من از این بابت معترضم. زیرا او «شهید» شد. این مبارز دلاور که پس از سال‌ها تحمل رنج گران‌بار زندان در سلول‌های انفرادی و تحمل شکنجه در راه مبارزه با قانون‌شکنی‌های عوامل مسوولیت‌ناشناس به‌دنبال ۱۰ روز اعتصاب غذا برای اثبات مظلومیت شربت شهادت را به سر کشید، به «شهادت» رسید و تاریخ «شهادت» او را در حافظه‌ی خود ثبت خواهد کرد.

به راستی که اکبر محمدی به‌عنوان مبارزی صادق و راستین در این دوره از تاریخ مبارزات ملت ایران چونان آیتی روشن از جانبازی‌های بی‌شائبه‌ی فرزندان برومند میهن جلوه و درخششی تام و تمام خواهد داشت و مسلماً خون او بسان همه‌ی شهدای این سرزمین اهورایی دامان همه‌ی ستمکاران زمان را خواهد گرفت و بنیان استبداد را ویران خواهد کرد.

حماسه‌ی مقاومتی که اکبر محمدی برای دفاع از آزادی و استقرار حاکمیت ملی خلق نمود، برگ زرین تازه‌ی بی‌ست بر حدیث دراز ایثار و فداکاری‌های یک ملت بزرگ که شهید دیگری به تبار خونین عاشقان ایران و آزادی تقدیم نموده است. اما حماسه‌ی اکبر محمدی سخت تلخ ولی افتخارآمیز است. چرا که در اوج مظلومیت و به‌دور از غوغاسالاری مدعیان حقوق بشر و فقط به اتکای پاک‌ی طینت و عشق به آزادی و وطن مقاومت دلیرانه نمود و هرگز در مسیر مبارزه به بیگانگان و حمایت‌های خاص آن‌ها نظر نداشت و امید نیست. بر شما که در نشریه‌ی **حافظ** همیشه از شهیدان وطن سخن می‌گویید، واجب است که از او بیش‌تر بنویسید.

## ✓ فراماسونری، محمود جم و علی منصور

دکتر امیر حسین استوار - تهران

در شماره‌های اخیر نشریه، مطالبی از ارتشید فریدون جم چاپ کرده و تلویحاً از پدرش هم توصیف کرده‌اید. در آخرین سال سلطنت رضاشاه، به‌دنبال برکناری نخست‌وزیر فراماسونر ایران (محمود جم) و زندانی شدن نخست‌وزیر بعدی (دکتر متین‌دفتری که هوادار آلمان‌ها بود)، فراماسونر دیگری که دارای مقام استادی و بل «استاد اعظم» در سازمان فراماسونری بین‌المللی بود، در آن ایام حساس و پُر آشوب در جایگاه نخست‌وزیری ایران قرار گرفت. این عنصر خطرناک و فراماسونر مشهور، علی منصور بود.

رجب‌علی منصور ملقب به منصورالملک از معدود فراماسونرهایی بود که در پهنه‌ی سیاست جهانی با اختیارات و اقتداری چونان نخست‌وزیران بلندپایه دولت‌های وابسته به جبهه‌ی متفقین در نبردگاه دومین جنگ جهانی قرار داشت. نقش علی منصور در مقام نخست‌وزیری ایران گذشته از خیانت‌های دیگر، این بود که نه تنها

سیاسی تاریخ‌کشورتان با تحقیق در ابعاد مساله (مثلاً استعمال مقامات کانتون نوشاتل سوئیس) در مورد صحت تابعیت سوئیسی مرحوم دکتر مصدق تحقیق و تفحص لازم را به‌عمل آورید و آن‌گاه دست به طرح چنین حملات پُر معنایی علیه شخصیت «مفخر شرق» و دولت‌مردی بزنید که پنجه در پنجه قوی‌ترین قدرت‌های زمان خویش انداخت و در راه اعتلای نام ایران و ایرانی و رفاه حال هم‌وطنان خود خواب خوش را از وزیر امور خارجه انگلستان (آنتونی ایدن) در ربود!

حقا که نوشتن مطالب این‌چنینی، فرد را نسبت به عاقبت خدمت به ملک و ملت بدبین‌تر می‌سازد و فرد نتیجه‌ی جز این نمی‌گیرد که برای ورود به عرصه‌ی پُرخطر خدمات دولتی در ایران باید حقیقتاً «عاشق» بود؛ و الا عاقبت سیاست در کشور ما چیزی جز حرمان و پشیمانی و شنیدن اباطیل و لاطائلات خلق ناسپاس نیست. والسلام علی من اتبع الهدی.

## ✓ دفاع از اهل هنر

؟ [پیام تلفنی] - تهران

در رابطه با شعری که در صفحه‌ی ۱۰۶ شماره‌ی ۳۵ از آقای حسین آهی چاپ کرده‌اید (چون اهل هنر، ساده‌ی ای تاپاله‌ی گاو)؛ این شعر نه در شأن مجله و نه در شأن خود آقای آهی بود که اهل هنر را این‌گونه به مضحکه بکشد. اگر هم ایشان ایرادی به توقیف مجله داشت، باید به‌نوعی دیگر آن را به قلم می‌آورد. هنرمند، «تاپاله‌ی گاو» نیست و کسی هم مجله‌ی **حافظ** را مثل تاپاله ندانست، بلکه همین توقیف مجله از طرف دولت اقتدارگرایی مثل دولت نهم، نشانه‌ی آن است که اهل هنر خیلی تأثیرگذارند.

## ✓ خاندان بهبهانی

نیما بهبهانی - تهران

در **حافظ** شماره‌ی ۲۹ در صفحه‌ی پایانی که عکس قدیمی امین‌الشریعه را از یکصد و پانزده سال پیش چاپ کرده بودید، ضمن اشاره به نام آقا میرزا حسن علوی آقازاده سبزواری (نماینده‌ی مجلس از سبزواری) از پدر زن او مرحوم میرزا احمد بهبهانی (پسر سید عبدالله بهبهانی زعیم مشروطیت) هم نامی به میان آورده بودید. قابل ذکر است که میرزا احمد بهبهانی مذکور نماینده‌ی مجلس شورای ملی در دوره‌های ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ و ۱۴ قانونگذاری از تهران بوده است. (زهره شجیعی، نخبگان سیاسی، ج ۴، ص ۴۹۳). بنابر این وی عموی سیدجعفر بهبهانی (وفات ۱۳۶۷) نماینده‌ی مجلس در ادوار ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ از تهران بود. سید عبدالله بهبهانی هم که شرح حالش را یکی از بستگان او (شه‌ریار بهبهانی) به‌طور مفصل در شماره‌ی ۲۸ **ماهنامه‌ی حافظ** (اردیبهشت ۱۳۸۵) نوشته بود، به تمهید سیدحسن تقی‌زاده کشته شد:

تقی‌زاده گفت و شقی‌زاده کشت

کسی را که اسلام را بود پشت

پادشاه وقت و اصولاً ملت ایران را در بی‌خبری کامل از هجوم ارتش‌های متفقین (روسیه و انگلیس) و عوامل و متحدین آن‌ها قرارداد، بلکه به طور کلی مقدمات از هم‌پاشیدگی ارتش ایران و نیز ناآگاهی تمامی مسوولین مملکت از یورش نیروهای نظامی متجاوزین به ایران در بی‌خبری مطلق فراهم کرد. لذا خیانت این دو نخست‌وزیر، قابل انکار نیست. دکتر قاسم غنی نیز در نامه‌های خود که اول بار بیست سال پیش به همت دکتر سیروس غنی و دکتر سید حسن امین در لندن چاپ شده است، از خیانت منصور به رضاشاه سخن گفته است و امیدوارم خود استاد امین دوباره، آن نامه‌ها را بخوانند تا واقعیت امر برایشان بهتر مکشوف شود.

## ☑ لور، شهری که تنها نامی از آن برجاست

اردشیر سگوند - اندیمشک

دانشمند فرزانه جناب پروفیسور امین، سلام  
از این که بر بنده منت نهاده، دو شماره از نشریه‌ی ارزشمند **حافظ** (مجموعه‌ی مقالات) شماره‌های ۳۴ و ۳۵ را به بنده اهدا نمودید، بسیار سپاسگزارم.

در شماره‌ی ۳۴ **حافظ** در بخش برخورد آرا و اندیشه‌ها، صفحه‌ی ۹۲، درباره‌ی مقاله‌ی از بنده با عنوان «لور، شهری که تنها نامی از آن برجاست»، مندرج در شماره‌ی ۳۳ **ماهنامه‌ی حافظ**، مطلبی به قلم یکی از خوانندگان ارجمند **حافظ** جناب آقای کیومرث ثابت دیلمی چاپ شده است که در پاسخ آن توضیحی مختصر لازم به نظر رسید که ذیلاً از نظر گرمی‌تان خواهد گذشت.

۱- نخست از هم‌وطن فاضل و ارجمند جناب آقای کیومرث ثابت دیلمی تشکر می‌کنم از این که بنده و دیگر خوانندگان علاقه‌مند به جغرافیای تاریخی را از وجود یک «لور» دیگر آن هم در صفحات شمالی ایران آگاه نموده‌اند.

۲- ایشان نوشته‌اند: «آقای اردشیر سگوند در مقاله‌ی که در شماره‌ی ۳۳ این ماهنامه چاپ شد، «لور» را شهری می‌داند که تنها نامی از آن برجاست، اما باید بگویم که لور شهری است که هم‌چنان پابرجاست...» در پاسخ این بخش از سخن ایشان باید بگویم اولاً: شهر «لور» مورد نظر بنده همان‌طور که در مقاله‌ی یاد شده نیز گفته‌ام، در جنوب غربی ایران، در شمال استان خوزستان و در محل «اندیمشک» امروزی واقع بوده است و امروزه جز نامش که برای نامیدن بخش شمالی شهر اندیمشک به کار می‌رود (کوی لور)، هیچ اثری از آن برجای نیست و این شهر نه به لحاظ تاریخی و نه جغرافیایی با روستای «لور» مورد اشاره‌ی آقای ثابت دیلمی در منطقه‌ی دیلمان در شرق گیلان هیچ پیوندی ندارد، هرچند به قول ایشان ساکنان روستای «لور» دیلمان، لُرزبان یا کُردزبان هم باشند.

ثانیاً، مناطق جغرافیایی، اسم خاص هستند و به صرف این که چند منطقه جغرافیایی یک اسم مشابه داشته باشند، نمی‌توان به‌خاطر این شباهت اسمی، یکی را جایگزین دیگری کرد. از این روی سرگذشت تاریخ هر منطقه‌ی جغرافیایی و سیر تحول یا بقا و زوال آن، فقط مخصوص همان منطقه است و به‌هیچ عنوان شامل دیگر مناطق

جغرافیایی هم‌نام خود در جاهای دیگر نمی‌شود و لو این که پیوندی هم با یک‌دیگر داشته باشند.

گیریم که ساکنان روستای «لور» مورد اشاره‌ی آقای ثابت دیلمی از بازماندگان همان لُرها و کُردهای ساکن «لور» خوزستان هم باشند، باز با استناد به این موضوع نمی‌توان روستای «لور» منطقه‌ی دیلمان در شرق گیلان را استمرار شهر تاریخی «لور» واقع در جنوب غربی ایران پنداشت. از این روی یک‌بار دیگر تاکید می‌شود که از شهر تاریخی «لور» واقع در شمال خوزستان که جغرافیایانویسان قرون نخستین اسلامی نیز از آن یاد کرده‌اند، امروزه جز نام آن، هیچ اثری برجای نیست.

## ☑ نابسامانی‌های اقتصادی

مجید نادری - کرمان

قسمتی از اصل نهم قانون اساسی: هیچ مقامی حق ندارد به‌نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را هرچند با وضع قانون و مقررات سلب کند.

اصل بیست و هفتم: تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها بدون حمل سلاح به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد، آزاد است.

سفارش‌ها و فرمان‌های پیوسته‌ی رهبری برای اجرای عدالت و هم‌چنین تلاش دولت‌ها در این راستا صرف نظر از این که آن‌ها معمولاً چراغ خانه را به مسجد روا می‌دارند، بر کسی پوشیده نیست. با این حال شوربختانه در جامعه اثری از عدالت دیده نمی‌شود. در مقابل هر روز به گواهی آمار فاصله‌ی کاخ‌نشینان از کوخ‌نشینان بیش‌تر و قیمت کالاها رو به افزایش است. قلمرو فقر و پارتی‌بازی و تبعیض و دزدی و قتل و اعتیاد و زندان گسترش می‌یابد. اما از آن‌جا که نمی‌توان در زهد رهبری، صداقت دولت‌ها و اعتقاد آن‌ها به عدالت شک کرد، وجود این دوگانگی‌ها و ناکامی‌ها و در واقع یک بام و چند هوایی در اقتصاد جامعه و افزایش نامتناسب قیمت‌ها نسبت به درآمد مردم طی سالیان گذشته خود به‌خود این پرسش را به‌وجود می‌آورد که چرا چیزی را که رهبر و دولت‌ها و مردم همه در پی آن هستند، جامه عمل نمی‌پوشد؟ این ناکامی‌ها ناخودآگاه ذهن را متوجه گروهی نامرئی می‌کند که در گسترش نابسامانی‌های اجتماعی نقش به‌سزایی دارد (به‌قول معروف دستی در کار است)، این گروه اقتصاد کشور را در قبضه‌ی قدرت خویش گرفته، خودسرانه در راه منافع خود با قیمت‌ها و بازار بازی می‌کند، تجربه هم نشان می‌دهد کسی را یارای مقابله با آن نیست، در حالی که احساسات مذهبی مردم را وسیله‌ی رانت‌خواری و سرمایه‌اندوزی خود کرده، پیامد کارش چیزی جز کارد به استخوان مردم‌رساندن و کاسه‌ی صبر آن‌ها را لبریز کردن نیست. یعنی همان چیزی که سرانجام مردم خسته‌ی بی‌رمق را روانه‌ی خیابان‌ها می‌کند تا در اوج احساسات سر به شورش بگذارند، آن‌گاه دوباره شکارچی دیگری این مردم ننگون‌بخت را صید و هم‌چنان مانند گذشتگان با آنان رفتار کند. این گروه به راستی چند رنگ و بسیار ترسو که در نهایت عملکردش از هر دشمن و بیگانه‌ی برای کشور زیان‌بارتر است، به چیزی جز حالی خوش‌باش و حکمرانی کردن نمی‌اندیشد. البته گاه‌گاهی از پخش خبر دستگیری

هجری قمری (پیش از شاه اسماعیل) را به استحضار خوانندگان گرامی می‌رساند.

گرچه در ایران از قرن‌ها پیش آزادی دین و مذهب و مشرب برقرار بوده، مسیحیان و مسلمانان، پیروان مذاهب مختلف، در جوار هم برادروار زندگی وحدت بار می‌کردند. ولی گرایش عامه‌ی مردم به مذهب شیعه در نیمه‌ی دوم قرن نهم هجری چنان غالب و شایع بوده که سلاطین و فرمانروایان آق‌قویونلو با وجود پذیرش و پیروی از تسنن، برای جلب رضایت مردم و هم‌گامی با اعتقادات مذهبی آنان، رسم و آیین تشیع را رعایت نموده و از روی عدالت به معتقدات مردم احترام می‌گذاشتند.

سید جمال ترابی طباطبایی، کتابی به‌نام **سکه‌های آق‌قویونلو و مبنای وحدت حکومت صفویه در ایران**، به نگارش درآورده و در آن اثر ارجمند، با ارائه‌ی عکس و تفصیلات، سکه‌های متعددی را از لحاظ جنس و وزن، قطر و محل ضرب، بویژه متن و روی و پشت سکه‌ها را به دقت ثبت کرده‌اند. شمار زیادی از سکه‌ها، شعارهای صریح مذهب شیعه دارند. در صفحات ۴۴، ۴۷، ۴۸ و ۵۰ کتاب مذکور، ۷ فقره سکه‌های سلطان اوزن حسن ضرب اصفهان آمد (دیار بکر)، ساری و تبریز با متن پشت «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» و حاشیه‌ی به‌نام ائمه‌ی اطهار یا خلفای راشدین منقور است.

در دوران سلطان یعقوب، اکثر سکه‌های پیشین را سورشارژ می‌کردند. دو فقره از مسکوکات این سلطان آق‌قویونلو هم شعار «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» دارد.

رستم‌بیک آق‌قویونلو سه فقره سکه‌های گذشتگان را سورشارژ کرده و در حاشیه‌ی آن‌ها کلمات: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» اضافه کرده است. فقط در ساری یک فقره سکه به‌نام رستم‌بیک ضرب شده با پشت همان شعار «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله».

از سلطان مراد (بهادرخان) آق‌قویونلو دو سکه، سلطان اوند، پنج سکه، از محمد آق‌قویونلو (۹۰۳-۹۰۶ ق) چهار سکه، شعار علی‌ولی‌الله دارند.

علاوه بر مسکوکات موجود، از فرمانروایان آق‌قویونلو، فرمان‌هایی به‌دست آمده است که در آن‌ها شعائر شیعه مراعات و مورد تکریم قرار گرفته است.

در کتاب **گرگان زمین** نوشته‌ی مسیح ذبیحی، فرمان مورخ بیستم ذیقعد سنه‌ی ۸۹۱ هـ سلطان یعقوب رونویسی شده است. طغرای فرمان مزبور چنین است: ابوالمظفر یعقوب بهارد سنورمیز. یامحمد یا علی.<sup>۱</sup>

در آرشبو سازمان اسناد ملی ایران، فرمانی از رستم بیک آق‌قویونلو (۹۰۲ هـ. ق) محفوظ است. در سجع مهر فرمان مزبور این بیت منقور است:

آن که دارد مهر مصطفی بر جسم و جان

حاجب شاه ولایت رستم مقصود دان<sup>۲</sup>  
بدین ملاحظاتی است که آقای جمال ترابی طباطبایی می‌نویسند:  
«... اما مذهب آق‌قویونلو با شواهد و اسنادی که وجود دارد،

برخی به اصطلاح دانه‌درشت‌های رانت‌خوار که کاهش فشار افکار عمومی را همراه دارد، شادی خود را مضاعف می‌کند. این گروه برای حفظ خویش از هر نوع حربیه‌ی اعتقادی و سیاسی استفاده می‌کند و هیچ انتقاد و اعتراضی را برنمی‌تابد. معترضین و منتقدین را که خواهان برخورداری جامعه از حقوق قانونی خویش هستند، غیر خودی و وابسته به خارج و براندازی حکومت و بی‌دین معرفی می‌کند، آن‌گاه با تکیه بر احساسات مذهبی مردم به کمک گروه‌هایی ساده‌لوح از جمله گروهی موسوم به گروه فشار و آوردن بهانه‌هایی از جمله تهدید امریکا، جنگ، شرایط حساس کنونی و در این برهه از زمان و... منتقدین و معترضین را سرکوب و متواری و منفعل می‌کند. این گروه نامریی می‌داند چنان‌چه مردم از حقوق قانونی خویش (از جمله اصول ۹ و ۲۷ قانون اساسی) باخبر شوند و از آن استفاده کنند، بی‌گمان پرده از چهره‌ی زشت منافق‌گونه‌ی آن‌ها برداشته می‌شود و در پی آن است که افق خورشید عدالت نمودار می‌گردد و آن‌گاه... از همین روست که با اجرای این اصول با تمام توان مخالفت می‌کند.

### پی‌نوشت‌ها

۱- ده درصد افراد جامعه هیچ‌جه برابر نود درصد دیگر درآمد دارند. (دکتر نوبخت، سیمای ۸۳/۵/۱۹) رشد چند درصدی اقتصاد در کنار فقر و زیر خط فقر زندگی کردن ده‌ها میلیون نفر چه رابطه‌ی با عدالت اجتماعی دارد. (دکتر یآوری، گفت‌وگوی ویژه‌ی خبری، ۸۴/۳/۹)

۲- در هر دقیقه یک نفر معتاد وارد زندان می‌شود. (حمید صرامی مدیر کل امور فرهنگی ستاد مبارزه با مواد مخدر، جام‌جم، ۸۳/۲/۳)

۳- روشنفکرمایان فراوانی وجود دارند که هر نوع اعتراض و انتقاد را ساخته‌ی دست همین گروه می‌دانند، بدین ترتیب آب به آسیاب این دشمن کشور می‌ریزند، البته خودشان هم لقمه‌ی برمی‌چینند.

## تشیع و تسنن در آغاز سلطنت صفویه

### فیروز منصوری - تهران

در شماره‌ی ۳۱ (آخر تیرماه ۱۳۸۵) مجله‌ی وزین **حافظ** در مقاله‌ی «نقدی بر اندیشه‌های دکتر علی شریعتی» به قلم دکتر احسان نراقی، مطالب کتاب **شیعه‌ی علوی و شیعه‌ی صفوی** و تاخت‌های بی‌مورد دکتر علی شریعتی به شیعه‌ی صفوی و پادشاهان صفوی را فاقد پایه و مایه‌ی علمی و تاریخی دانسته و نوشته‌اند: «... شادروان شریعتی «شیعه‌ی علوی و شیعه‌ی صفوی» را به شیوه‌ی عنوان کرده است که گویی شاه اسمعیل با قدرت قاهره تشیع را بدون هیچ‌گونه سابقه‌ی بی‌ایرانیان تحمیل کرده است.» به فاصله‌ی اندکی پس از آن، آقای دکتر علی‌اکبر ولایتی نیز در شماره‌های سوم و چهارم مرداد ماه ۱۳۸۵ روزنامه‌ی **همشهری**، مقاله‌ی مفصل با عنوان «میراث عصر صفوی» فرایند بازسازی هویت شیعی در دوران صفویه نوشته بودند و در آغاز گفتار به صفویه‌ستیزی احمد کسروی و دکتر علی شریعتی اشارت رفته است.

اینک با ایقان و بیان این‌که احمد کسروی و علی شریعتی درباره‌ی صفویه مطالعات سطحی داشتند، به‌منظور هماهنگ و هم‌اندیشی با نظر و نوشته‌های آقایان دکتر احسان نراقی و دکتر علی‌اکبر ولایتی، چند سند تاریخی درباره‌ی نشر و نفوذ شیعه‌گری در قرن نهم

بیش‌تر مبین اعتقاد آن‌ها به تشیع است تا به تسنن».<sup>۳</sup>

همان‌طوری که شیعی‌گری در معتقدات توده‌ی مردم بویژه در عقاید فرمانروایان آق‌قویونلو رسوخ کرده و محترم شمرده می‌شد، برخلاف نوشته‌های مجعول و غرض‌آلود بیگانگان، پیروان اهل تسنن نیز از حمایت و عنایت پادشاهان صفویه بویژه شاه‌اسماعیل بهره‌ها می‌بردند.

تاریخ **حبیب‌السیبر** از نظم و نظام و امور مملکت‌داری شاه‌اسماعیل در تبریز و تعیین مقامات و مناصب، چنین خبر می‌دهد.

«... و هم در آن ایام پادشاه آفتاب احتشام به تجدید متوجه تقویت شریعت ارکان غرّاً و تمشیت مهمام سادات و قضات و علما گشته منصب صدرات را به جناب سیادت ماب امیر شهاب‌الدین عبدالله ولد سید نظام‌الدین احمد لاله که از اکابر سادات آذربایجان بود، تفویض فرمود».<sup>۴</sup>

شادروان جعفر سلطان القرائی، در مقدمه‌ی مصحح **روضات الجنان** مرقوم می‌دارند: «شهرت خاندان سادات لاله در تسنن به حدی‌ست که قاضی نورالله شوشتری نیز با همه‌ی تسامحش آن‌ها را سنی مذهب خوانده می‌گوید: الحال (۱۰۰۰ مجری) در آن دیار (تبریز) به غیر از سادات لاله و حافظان زاویه‌ی خذله‌م الله کسی که متهم به تسنن باشد، نیست. دوستان و هم‌صحبتان او، علاوه از سادات که پیوسته ملازمت و مصاحبت آن‌ها را داشته، در تبریز و شام تا آن‌جا که شناخته شده، همگی از اهل سنت و جماعت بوده‌اند».<sup>۵</sup>

نوشته‌ی قاضی نورالله شوشتری، شیعه‌ی متعصب، از آن لحاظ اهمیت دارد که از وجود پیروان تسنن در تبریز تا زمان حیات خود خبر می‌دهد.

خواند میر می‌نویسد: «امیر عبدالوهاب در سلک اجله‌ی سادات صاحب سعادات آذربایجان منتظم بود. در زمان یعقوب میرزا به لوازم امیر شیخ‌الاسلامی قیام می‌نمود و همواره نقش

شریعت‌وری و دینداری بر لوح خاطر می‌نگاشت. در مبنای ایام کشورستانی شاه دین‌پناه هراس بی‌قیاس به خاطر راه داده از تبریز به هرات شتافت و پرتو انوار رعایت و عنایت خاقان منصور بروجنات آن ستوده خصال تافت... چون خاقان منصور به جوار مغفرت انتقال نمود. امیر عبدالوهاب از بدیع‌الزمان میرزا رخصت حاصل کرده به آذربایجان مراجعت فرمود. بعد از وصول به مقصد، مشمول عواطف بی‌دریغ نواب کامیاب‌شاهی شد و در ظلال اقبال لایزال از تاب آفتاب حوادث ایمن گشت و در سنه‌ی احدی و عشرين تسعماعه از درگاه عالم‌پناه به رسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت. پس از ادای پیغام رخصت معاودت نیافت».<sup>۶</sup>

در کتاب **روضات الجنان** مسلک و مشرب امیر عبدالوهاب چنین در بیان آمده است: «امیر عبدالوهاب در سمرقند تشریف داشته‌اند و آن‌جا متولد شده بوده‌اند و نشو و نما یافته، به شرف ارادت و انابت حضرت خواجه احرار، خواجه عبیدالله رحمة‌الله مشرف گشته. چون بندگان امیر عبدالغفار (پدر امیر عبدالوهاب) در تبریز ساکن شده‌اند، به طلب ایشان فرستادند... امیر عبدالوهاب به دیدار والد ماجد خود مشرف نشده‌اند. چون به تبریز رسیده‌اند. پادشاه عالی شأن جنت مکان نسبت به حضرت مخدوم‌زاده عالمیان در کمال اخلاص و اعتقاد پیش آمده‌اند... وی شیخ‌الاسلام عالی‌شانی شده در زمان سلطنت آق‌قویونلو شأن عظیمی پیدا کرده، سلاطین ملازمتش می‌نموده‌اند تا ظهور شاه اسماعیل صفوی، با آن‌که آن پادشاه را سری به این طبقه نبوده، باز نسبت به مشارالیه در مقام التفات بود. ... در سنه‌ی عشرين تسعماه سید



از راست: دکتر محمد مشایخی، دکتر حبیب‌هدایت‌امین (دفتر ماهنامه‌ی حافظ)

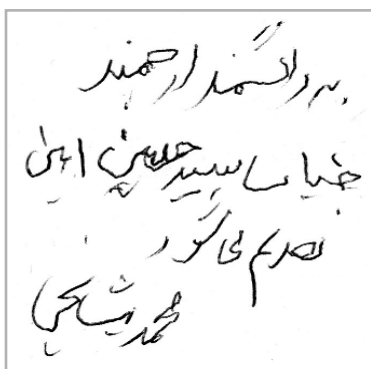
مشارالیه را جهت بعضی از مدعیات به رسم ایلچی‌گری به روم فرستاده... در استانبول وفات یافته‌اند».<sup>۷</sup>

شاه‌اسماعیل با رسمیت‌بخشیدن تشیع در ایران، موضع سیاسی خود را نشان داد و جناح مذهبی و حکومتی‌اش را مشخص کرد. ولی تسنن را از بین نبرد و به مخالفت و ستیز آن برنخاست، بلکه این مردم بودند که به‌سوی جناح انتخابی او روی آورده، حکومت ملی و هویت ایرانی اسلامی را بنیان نهادند و افتخارات تاریخی آفریدند.

به کتاب‌ها و نوشته‌های بر ساخته یا به تحریف نگارش یافته بیگانگان که قصدشان سرکوب صفویه و ایجاد اختلافات مذهبی بوده، نباید اعتماد کرد.

### منابع

- ۱- ذبیحی، مسیح، **گرگان زمین**، چاپ بهمن ۱۳۵۰، ص ۲۰۳. ۲- برای آگاهی یافتن از متن این فرمان به منابع زیر مراجعه نمایند: الف- **مجله‌ی بررسی‌های تاریخ**، سال هفتم، شماره‌ی ۴، (مهر و آبان ۱۳۵۲).
- ب- **مجله‌ی هنر و مردم**، شماره‌ی ۱۹۱ و ۱۹۲، ج- **مجله‌ی آینده**، سال هفتم، شماره‌ی ۹ و ۱۰ (۱۳۶۰).
- ص ۷۷۵. ۳- **تربای طباطبائی**، سیدجمال، **سکه‌های آق‌قویونلو**، نشریه‌ی شماره‌ی ۷، موزه‌ی آذربایجان، ۱۳۵۵، ص ۲۱. ۴- **تاریخ حبیب‌السیبر**، ج ۴، انتشارات کتاب‌فروشی خیام، تهران، ص ۵۴۹-۵. حافظ کربلایی حسین تبریزی، **روضات الجنات و جنات الجنان**، تصحیح و تعلیق جعفر سلطان القرائی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۹ و ۱۰. ۶- **حبیب‌السیبر**، ج ۴، ص ۶۰۸ و ۶۰۹. ۷- حافظ کربلایی حسین تبریزی، همان، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.



دست‌خط دکتر محمد مشایخی (رییس اسبق دانش‌سرای عالی و دانشگاه تربیت معلم) بر پشت کتاب «جامعه‌شناسی تربیتی» تألیف امیل دورکیم، ترجمه‌ی دکتر محمد مشایخی از انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱